

تاریخ‌نگاری احسان طبری

محسن لطف‌آبادی*

محمد پورقنبر**

چکیده

ویژگی‌های تاریخ‌نگاری احسان طبری عبارت است از: تاریخ‌نگاری از پایین (بررسی تاریخ خلق یا توده مردم)؛ ساختاری نگریستن به پدیده‌ها و رویدادها؛ ریشه‌یابی و بررسی زنجیره‌ای حوادث برای درک تحولات زمان حال (طبری دغدغه حال و آینده دارد)؛ توجه به رخ داده‌های دیگر مناطق جهان و دیگر دوره‌های تاریخی برای فهم بهتر حادثه و رویداد مورد نظر خود؛ استنتاج قاعده و قانون از پدیده‌های تاریخی؛ اعتقاد به پیش‌بینی و تکرارپذیر بودن آن؛ و اعتقاد به حرکت جبری و تکاملی تاریخ. با وجود این، طبری، به علت پای‌بندی شدید به مرام مارکسیستی، بسیاری از واقعیت‌ها و حقایق تاریخ ایران را نادیده می‌گیرد و ره‌یافت نظری خود را بر پدیده‌های تاریخی تحمیل می‌کند؛ هرچند که خود به چنین امری معتقد نیست.

کلیدواژه‌ها: احسان طبری، تاریخ‌نگاری، حزب توده، مارکسیسم.

۱. مقدمه

تاریخ‌نویسی ایران که تا نیمه قرن سیزدهم شمسی روال ثابت و همیشگی خود را طی می‌کرد، با وقوع رویدادهای سیاسی و نظامی برجسته در برهه زمانی یادشده به تدریج تحولاتی را در خود مشاهده کرد. بدین ترتیب که این رویدادها نوعی چالش فکری را در میان برخی رجال ایرانی، مبنی بر علل عقب‌ماندگی و انحطاط کشورشان، پدید آورد و آنان را بدان جهت سوق داد که، با نگاهی عمیق و رویکردی جدید و توأم با تأمل، معضلات را

* دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)، mohsenlotfabadi@yahoo.com

** پژوهش‌گر مؤسسه تاریخ معاصر ایران و دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

mpourghanbar8@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۲

واکاوی کنند. یکی از راه‌های تأثیرگذار در کشف ریشه‌های انحطاط ایران تأمل در روند تاریخی این کشور از طریق تاریخ‌نگاری بود. اما، در این میان، تاریخ‌نویسی نیز هم‌راه زوال اندیشه در ایران دچار انحطاط شد و برای تبیین مسائل تاریخی و دگرگونی‌های عصر جدید آن‌چنان که باید کارایی نداشت. از این رو، می‌بایست طرحی تازه در آن افکنده می‌شد تا توضیح تحولات دنیای نو امکان‌پذیر می‌شد. پس از آن‌که روشن‌فکرانی هم‌چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی این (به‌نوعی) جنبش فکری را در اواسط قرن سیزدهم شمسی آغاز کردند، با وقوع انقلاب مشروطه، نیاز به تحولات در این زمینه محسوس‌تر شد و البته افرادی مثل ناظم‌الاسلام کرمانی و احمد کسروی با نگارش این رویداد مهم نقش بسزایی در تحول تاریخ‌نگاری ایران ایفا کردند. این روند در دهه‌های نخستین قرن چهاردهم شمسی نیز ادامه یافت. نکته برجسته در این برهه زمانی در عرصه تاریخ‌نگاری ایجاد مؤسسات علوم عالی، به‌ویژه دانشگاه تهران، بود، که سبب رخنه فکری رویکرد علمی به تاریخ‌نگاری در میان اذهان برخی مورخان برجسته شد، نظیر عباس اقبال، سعید نفیسی، و غلامرضا رشید یاسمی. در همین مقطع زمانی، که مورخان ایرانی در صدد نزدیکی به ره‌یافت علمی در تاریخ بودند، پیش و رویکردی بر فضای تاریخ‌نگاری ایران حکم‌فرما شد که کاملاً جدید بود و البته بیگانه با ساختار فکری تاریخ‌نگاری سنتی. بدین ترتیب، سقوط حکومت پلیسی - امنیتی رضاشاه زمینه را برای ظهور یک حزب کمونیستی در عرصه سیاسی ایران فراهم کرد. گروه مورد نظر، که با عنوان «حزب توده» فعالیت می‌کرد، نفوذ فراوانی در ایران طی دهه ۱۳۲۰ شمسی به‌دست آورد و نه‌تنها در عرصه سیاسی، بلکه در زمینه فکری نیز بسیار تأثیرگذار ظاهر شد. یکی از جوانب رخنه فکری این گروه سیاسی مارکسیست - لنینیست در ایران از بُعد تاریخ و اندیشه تاریخی بود که تأثیرات آن تا زمان حاضر محسوس است. در این میان، نقش مهم‌ترین و برجسته‌ترین تئوریسین حزب توده، یعنی احسان طبری، درخور توجه است؛ کسی که، بنا بر اظهار کیانوری، دبیر اول حزب مذکور در زمان انقلاب، تنها باسواد این حزب به‌شمار می‌آمد (کیانوری، ۱۳۷۱: ۵۶۲).

طبری نه‌تنها تئوریسین اصلی حزب توده بود، بلکه در جهان کمونیسم نیز هم‌چون متفکری (اما نه مورخ) برجسته دارای اعتبار بود (شیرازی، ۱۳۸۶: ۹۵-۱۰۲). او چندین کتاب با محتوای تاریخی به‌نگارش درآورد و سعی کرد تا مسائل تاریخ ایران را با رویکردی جدید واکاوی کند. نگارندگان کوشیده‌اند در این مطالعه، از طریق رجوع به آثار این اندیشمند مارکسیست، رویکرد او به تاریخ و تاریخ‌نگاری و نوع مواجهه او با آن را بررسی کنند و ببینند که مشخصه‌های تاریخ‌نگاری احسان طبری چگونه بوده است.

۲. تاریخ از نگاه احسان طبری و تأثیرپذیری از مارکسیسم

دیدگاه احسان طبری به دانش تاریخ در قالب رویکرد به مکتب مارکسیسم - لنینیسم است؛ طبری وابستگی و پایبندی بسیاری به آن دارد. او مارکسیسم - لنینیسم را اندیشه‌ای تماماً علمی، مثبت، طبقاتی، انقلابی، و انتقادی می‌داند (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۲۴). طبری در جانب‌داری از این مسلک می‌نویسد که مردمان ایران از این‌که نخستین خلق‌های آسیا در فراگیری جهان‌بینی انقلابی و ایجاد سازمان انقلابی‌اند باید به خود ببالند (همان: ۱۴۲). او بر آن است که اگر مارکسیسم - لنینیسم یک بار به درستی و جامع درک شود، می‌تواند سرمایه‌عظیم فکری برای یک عمر نبرد اجتماعی باشد و آن‌چنان روشنی‌ای در دید مسائل طبیعی و تاریخی ایجاد کند که در حکم نوزایی کامل شخصیتی و روحی انسان باشد. به‌زعم او، مارکسیسم - لنینیسم قله‌تکامل معرفت بشری، عظیم‌ترین شیوه تحلیل معرفت، ره‌گشا، و پُرتوان است، زیرا حقیقت است (طبری، بی تا الف: ۶). یا در جایی دیگر اشاره می‌کند که امروزه هیچ مکتب فلسفی، اقتصادی، و بورژوازی اجتماعی از جهت نفوذ، استحکام منطقی، قدرت پاسخ‌گویی و گشاینده‌گی آن در زندگی عملی، هم‌سازی‌اش با دانش‌های طبیعی و اجتماعی، و تأثیر انقلابی و دگرگون‌ساز با مکتب مارکسیسم - لنینیسم مقایسه‌شدنی نیست (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۲۵). اما طبری با وجود این جانب‌داری و جهت‌گیری خاص به مرام مارکسیسم، به‌طور شگفت‌انگیزی بر آن است که این مسئله خللی در کارهای علمی او وارد نمی‌کند:

با آن‌که فلسفه مارکسیستی فلسفه‌ای است جانب‌دار، یعنی سمت تاریخی خاص دارد و از پرولتاریا در مقابل بورژوازی دفاع می‌کند، طرف‌دار عینیت علمی است. لازمه جانب‌دار بودن آن به‌هیچ‌وجه نقض واقع‌بینی و عینی‌گرایی نیست و نیز به‌خاطر واقع‌بینی و عینی‌گرایی به فلسفه ماورای طبقات و بی‌طرف بدل نمی‌شود. منافع پرولتاریا، به‌مثابه طبقه مترقی و انقلابی عصر ما، با حقیقت در تضاد نیست، لذا، در جهان‌بینی او [مارکسیسم]، داشتن خصلت جانب‌دار و خصلت عینی می‌تواند با هم هم‌راه باشد (طبری، بی تا الف: ۸).

طبری تاریخ دیرپای بشر را براساس نبرد طبقات توضیح می‌دهد که در آن توده‌ها یا خلق در حال جنبش و نبرد علیه اسارت‌گران و استثمارگران‌اند. او بر آن است که، در این دوازده‌هزار سال، کم و بیش، فقط یک فرمول مؤثر برای برخورداری از مواهب مادی و معنوی وجود داشته و آن این‌که «بدزد و ثروتمند شو تا قدرتمند باشی و، سپس، با اتکا به ثروت و قدرت، ثمره کار مولدان محصولات مادی و نعمات معنوی را به سوی خود و

خانواده‌ات غصب کن». یا «زور بگو و ستم بران و قدرتمند شو و، سپس، با اتکا به قدرت و حيله، ثروت ببندوز و به همان نتیجه مطلوب قبل برس». در یک کلمه: «دیگران را بدبخت کن تا خود را خوش‌بخت سازی. دیگران را چاکر ساز تا خود سرور شوی و جوان را زیر پا گذار تا تو را بر فراز سر جای دهند» (طبری، ۱۳۶۱: ۱۲۵-۱۲۶).

در واقع، طبری تناقض میان نیروهای ارتجاعی و محافظه‌کار (که به حفظ وضع موجود علاقه‌مندند) و نیروهای تحول‌طلب و انقلابی جامعه (که برای اصلاح عمیق وضع موجود یا حتی دگرسازی بنیادی آن مبارزه می‌کنند) را مهم‌ترین تناقض جامعه می‌داند که آن را از دیرباز در اساطیر و ادیان می‌توان دید. طبری در ادامه می‌گوید:

برخورد خشمناک و درنده‌خویانه اشرفیت ساسانی در زمان خسرو خواتان، داوری‌های سراپا افتراآمیز نظام‌الملک (وزیر سلاجقه)، برخوردهای خلیفه عباسی با جنبش زنگیان و میرانشاه تیموری با جنبش حروفیه با برخوردهای امروزی چرچیل‌ها و کارترها و تاخت‌وتازهای هیتلر تفاوتی ندارد (طبری، بی‌تا: ۹۴-۹۵).

با وجود همه تلاش‌ها در این زمینه (نشان دادن مظلومیت مردم در برابر ظلم و استبداد)، طبری باز هم می‌گوید: «همیشه این عطش در من به جای ماند که دین انسانی خود را به پامال شدن قرون هنوز ادا نکرده‌ام» (طبری، بی‌تا: ۱۳-۱۴).

او، همانند دیگر مارکسیست‌ها، با آرمانی کردن مفاهیمی مثل «صلح»، «عدالت»، «برابری»، «رفاه»، و «فضیلت» در ذهن خویش، بر آن است که جامعه فقط زمانی به‌روز است که با تلاش به آن دست یافته باشد. او خود را فرزند کسانی در طی تاریخ می‌داند که برای رهایی خلق از اسارت و حقارت مرگ را خوار شمردند و از زندگی برده‌وار با مردانگی قهرمانانه تن زدند (طبری، ۱۳۴۸: ۵۲۹). طبری این مرحله را «سوسیالیسم علمی» می‌داند که در آن نظم نوین و جامعه‌ای رها از بهره‌کشی و امتیاز و فرمان‌دهی اقلیت بر اکثریت ایجاد می‌شود:

مارکس، انگلس، و لنین، با پیوند تئوری با پراتیک انقلابی، با وارد ساختن اندیشه سوسیالیسم علمی در جنبش خودبه‌خودی طبقه کارگر، با ایجاد سازمان‌های انقلابی این طبقه اهرم دگرگونی جهان را پدید آوردند تا آن‌چه در گذشته «آرمان» و «تخیل» یا اتویی نام داشت راه خود را در واقعیت زنده تاریخ بگشاید و خود به‌تدریج به واقعیت بدل گردد؛ یعنی استثمار و استعمار برافند، صلح و برابری و پیش‌رفت و رفاه همه‌جانبه همه خلق‌ها، نژادها، و جنس‌ها تأمین گردد و بشریت ماقبل تاریخ خود را پشت سر بگذارد و وارد عصر نوین تاریخ انسانی شده خود بشود، بشریت به دوران مجبور بودن در چنگ قوانین جبار طبیعی و اجتماعی خاتمه دهد و صاحب اختیار کامل سرنوشت خود بشود (طبری، ۱۳۵۶: ب: ۱۲۵-۱۲۶).

۳. نگرشی تک‌خطی و جبری به روند تاریخ

طبری قائل به حرکت جبری و تکاملی تاریخ (دیالکتیک تکاملی تاریخ) است که با قدرت و نیروی فراوان خویش هم‌چون سیلی غرنده و مقتدر در بستر متحول، جوشان و خروشان، و فاجعه‌گستر خویش به‌پیش می‌تازد (طبری، بی‌تا ج: ۱۷). وی تاریخ را حاصل حرکتی قانونی و پیش‌رونده و البته پیش‌بینی‌پذیر می‌داند و نقش کارگزاران، قهرمانان، و مردان بزرگ تاریخی را در آن هیچ می‌انگارد. او در این باره شخصیت‌ها را به دو نوع تقسیم می‌کند: فعال و منفعل (همان: ۴۸-۵۰).

طبری بر آن است که کسانی که می‌پندارند می‌توانند جبر تاریخ را به کنترل خویش دریاورند در توهم‌اند، زیرا در حکم تاریخ تردیدی نیست و حقیقت را بر مسند حاکمیت خواهد نشانند (طبری، ۱۳۶۱: ۱۰۳). وی، به نقل از مارکس، در قاطعیت جبر تاریخی می‌گوید: تاریخ مسائلی را در دستور روز می‌گذارد که قادر به حل آن است. مسائلی که در دستور روز نیست احدی قادر نیست آن‌ها را حل کند؛ یعنی از جبر تاریخ پیش‌بتازد (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۵۵-۱۵۶). بنابراین، به عقیده این متفکر مارکسیست، سیاستی که با سمت‌گیری عمومی تکامل تاریخی جامعه معین و جامعه بشری در تضاد باشد هر اندازه هم که از لحاظ «فنون سیاسی» ماهرانه تنظیم شود، فقط و فقط می‌تواند به‌صورت موقت کام‌یابی داشته باشد و سرانجام به بن‌بست می‌رسد (طبری، ۱۳۶۱: ۴).

به‌همین دلیل، طبری از برخی فلاسفه و جامعه‌شناسان ضدتاریخ، نظیر پوپر، انتقاد می‌کند:

فلاسفه و جامعه‌شناسان ضدتاریخ در میان متفکران بورژوازی زیاد بوده‌اند و هستند و یکی از مشهورترین آن‌ها در میان معاصران، که کتابی بر رد تاریخ‌گرایی مارکسیستی نوشته، پوپر نام دارد که صریحاً می‌گوید تاریخ تکرارپذیر نیست. نه، چنین نیست. تاریخ در مسیر قوانین ویژه جامعه‌شناسی یا فلسفه تاریخ (بحثی در نام نیست) به شکل جبری سیر می‌کند، ولی این سیر، مانند همه سیرها در طبیعت و اجتماع، سیر همواره مستقیم‌الخط اعتلایی نیست، بلکه تضاریس شکسته و بسته و پیچ‌پیچ‌غریب است (طبری، بی‌تا ج: ۶۹-۷۰).

به‌عبارت دیگر، تاریخ، به‌رغم حرکت تکاملی و اعتلایی خود، سرشار از جهش‌های به جلو و به عقب، زیگزاک‌ها، درجا زدن‌ها، خمش‌ها، و کژراهی‌هاست. اما، در روند تکاملی آن به سوی هدف تردیدی نیست. به‌زعم طبری، اگر ما دید تکاملی به تاریخ نداشته باشیم، هم در درک واقعیت حرکت تاریخ هم در پیش‌بینی حوادث دچار سردرگمی خواهیم شد (طبری، بی‌تا الف: ۳۸).

طبری اذعان می‌کند که اگرچه یک پدیده واحد در تاریخ جامعه هرگز همانند هم نیست و این شاید باعث شود علت و قانونمندی تاریخی را بالکل منکر شویم، نباید این واقعیات متفاوت را برجسته کرد؛ زیرا با مجهز شدن به شیوه‌های علمی می‌توان به مشابهت‌های فراوان آن‌ها پی برد:

تفاوت جامعه و تاریخ تنها در اختلاف ماهیت و پدیده است و باید به جامعه‌شناسی علمی مجهز بود تا سیر تکامل را شناخت و آلا چه تفاوتی است ما بین فلان کاهن معبد «رع» در مصر قدیم و کاردینال خیمنتس؟ (طبری، ۱۳۶۱: ۹۱).

از این جهت، یعنی قانونمندی و تکرارپذیری، فرقی بین تاریخ و طبیعت نیست. از نظر طبری، قوانین تاریخ مانند قوانین همه رشته‌های دیگر معرفت «قابل درک، تحلیل، توجیه، محاسبه، پیش‌بینی، نظارت، و اداره» است (طبری، بی تا ج: ۷۲، ۸۰). بنابراین، مارکسیسم علم عام‌ترین قوانین رشد طبیعت، جامعه، و تفکر است و این قوانین و مقولات در مجموع کلیت جهان را در جریان گسترش و تکامل و تغییر لاینقطع آن منعکس می‌کند (طبری، بی تا الف: ۳۴-۳۵). بر این اساس، طبری، مانند دیگر مارکسیست‌های کلاسیک، بر آن است که جوامع انسانی، از جمله ایران، از جهت ماهیت قوانین اقتصادی - اجتماعی، از سلسله فرماسیون‌های معینی (به ترتیب: زندگی ابتدایی اولیه و نظام دودمانی، نظام بردگی، نظام فئودالی، نظام سرمایه‌داری، و نظام سوسیالیستی) می‌گذرد (طبری، ۱۳۴۸: ۱۷). به تعبیر وی، اگر قوانین درونی تکامل طبیعت و جامعه را بشناسید، پیش‌بینی علمی (پروگنوستیک) در هر دو عرصه پدیده‌های طبیعی و اجتماعی برای شما ممکن می‌شود (طبری، بی تا الف: ۳۶-۳۸).

بنابراین، طبری بر آن است که تا تعمیم‌ها و تجربی‌ها انجام نگیرد، قوانین مسلط بر روابط درونی این سرشت‌ها را نمی‌توان بیان کرد و تا از عرصه‌های محدود و ویژگی این عرصه‌ها صرف‌نظر نماییم و از جزئی به کلی توجه نکنیم، در مفردات باقی می‌مانیم و به عام دست نمی‌یابیم. به زعم او، فقط پس از شناخت سرشت و قوانین است که باید بار دیگر به عرصه‌های مشخص بازگشت و آن را توضیح داد؛ از مفرد و خاص به عام فراز رفت و سپس از عام به مفرد و خاص فرود آمد (طبری، ۱۳۶۱: ۱۰۴). او از لنین نقل می‌کند که همواره هشدار می‌داد که درخت را نبینید، جنگل را ببینید؛ امواج را نبینید، دریا را ببینید؛ در جزئیات، در اپیزودها، در این یا آن واقعه چنان مستغرق نشوید که از سیر کلی امور غافل بمانید (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۵۷؛ طبری، بی تا ج: ۷۱). فقط از این طریق است که می‌توان از اشیا و پدیده‌ها، با وجود تنوع آن‌ها، درک مناسبی داشت و فقط این علم است (طبری، بی تا الف: ۵۵). طبری مخالفان قانونمندی و تکرارپذیری و پیش‌بینی‌پذیری در تاریخ و

جوامع انسانی را به باد انتقاد می‌گیرد، زیرا آن‌ها فقط در جزئیات حوادث و پدیده‌ها باقی مانده‌اند و سودی در مطالعات آن‌ها نیست؛ طبری کوشش آن‌ها را «ابلهانه» توصیف می‌کند (طبری، بی تا ج: ۳۷، ۶۹-۷۰).

اگر تاریخ شارح چگونگی تحقق یافتن مشخص قوانین درونی و ویژه تکامل جامعه انسانی نباشد، در آن صورت، سرگذشت‌خوانی و قصه‌پردازی عبثی است که در آن همه ادوار، همه حوادث، همه اشخاص سخت به هم شبیه‌اند، که در آن عمده و تاریخ‌ساز با آن غیرعمده‌ای که در آن سوی بستر تکامل قرار دارد همانند می‌گردند و تنها قانونی که می‌توانید در آن بیابید جنگ خیر و شر تجریدی و مطلق است که معلوم نیست چرا خیر خیر است و شر شر است و چرا گاه این و گاه آن پیروز می‌شود؟ مگر آن‌که همه را به شیوه داستان‌نگاران باستانی ما تقدیری مرموز از جانب نیروی ماورای طبیعی پندارید و خود را به وجود حکمتی دسترس‌ناپذیر تسکین دهید (طبری، بی تا د: ۸).

به‌رغم نظر طبری مبنی بر حرکت تاریخ در مسیر مشخص شده خود، او این نکته را هم بیان می‌کند که پدیده‌های تاریخی در سیر این حرکت ممکن است متناسب با زمان و مکان‌های خاص با گوناگونی عجیبی گام بردارند (طبری، ۱۳۶۱: ۸۲). طبری، ضمن این‌که معتقد است تاریخ جوامع انسانی از مراحل مشخص شکل‌بندی‌های اجتماعی عبور می‌کند، کار کسانی را که به اقتباس الگوی جزئی مراحل مبادرت می‌ورزند به نقد می‌کشد و عمل آن‌ها را یکی از اشکال «دگماتیسم فلسفه اجتماعی مارکس و انگلس» می‌شمرد. او بر آن بود که مطلق کردن این اشکال فراموش کردن «تنوع عظیم شکل حرکت در جامعه» و «قابلیت انعطاف شگرف نسج اجتماعی» است (شیرازی، ۱۳۸۶: ۹). این متفکر مارکسیست بر این باور بود که اشکال بروز این نظام‌ها در تاریخ و هم‌چنین سرعت تحول آن‌ها به اندازه‌ای متنوع است که نباید فقط به تحمیل مصنوعی یک مژده مقولات منطقی بر تاریخ بسنده کرد، بلکه باید منطقی را از متن تاریخ، کلی را از متن جزئی، و عام را از متن تجربی بیرون آورد (طبری، ۱۳۴۸: ۱۷). طبری در آموزش فلسفه علمی می‌گوید که دیالکتیک حرکت تکاملی بغرنج جهان را در مسیر زمان و مکان تابع قوانین عام و خاص می‌شمرد؛ بنابراین، می‌طلبد که با پدیده‌ها برخورد مشخص تاریخی شود، زیرا بدون این برخورد اشیا و پدیده‌ها از جهت مختصات کیفی، مقام تاریخی، و عملکرد ویژه‌شان درک نمی‌شوند و همه اشیا و پدیده‌ها به هم شبیه می‌شوند و شخصیت و خودبودگی خود را از کف می‌دهند (طبری، بی تا الف: ۳۸). طبری این نکته را یادآور می‌شود که خود مارکس هم در برخی آثارش «شیوه تولید آسیایی و جامعه کهن آسیایی» را تحلیل کرده است یا این‌که «دسپوتیسم شرقی» را ارائه می‌دهد (طبری، ۱۳۴۸: ۱۲). با این اوصاف، طبری نتیجه می‌گیرد:

به جای جست‌وجوی آشکال یونانی - رومی بردگی در ایران، به جای یافتن آشکال فرانسوی - آلمانی فئودالیسم در ایران، به جای جست‌وجوی آشکال انگلیسی - هلندی رشد سرمایه‌داری در کشور ما، باید به دنبال یافتن آن آشکالی رفت که در این کشور پدید شده و با آن‌که از جهت سرشت خود پدیده‌های جوامع دیگر بشری را تکرار می‌کند، از بسیاری جهات شکل بروز خود یگانه و ویژه است (همان: ۱۳؛ برای اطلاعات بیشتر در این باره ← شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۰۸-۱۱۰).

وی هنگام تشریح جنبش کمونیستی شمال ایران نیز ذکر می‌کند که کمونیست‌های ایرانی از زمان انقلاب مشروطیت با واقعیت ایران درگیر بودند و می‌بایست به این نتیجه می‌رسیدند که جامعه ایرانی دارای ویژگی‌هایی است که آن را از جوامع دیگر ممتاز می‌کند و، بدون درک آن‌ها، تعیین مشی سیاسی، سازمانی، رهبری، و مبارزه‌ای محال است (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۳۲). شاید طبری با این کار می‌خواهد از تاریخ‌نگاری رسمی و کلاسیک مارکسیستی (دیدگاه ارتدوکسی مارکسیسم) در بررسی تاریخ ایران فاصله بگیرد و به شیوه تولید آسیایی روی آورد تا بتواند، بدین ترتیب، نظریه مارکسیستی را با پدیده‌های تاریخ ایران وفق دهد (شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۱۷).

با وجود این، طبری با این‌که مدعی این گفته‌ها می‌شود، در عمل چندان بدان‌ها پای بند نیست و فقط در حد حرف باقی می‌ماند. در واقع، طبری را باید در زمره متفکران تکاملی الگوی تک‌خطی مارکسیست - لنینیست قرار داد که فقط یک نسخه برای همه جوامع می‌پیچند؛ با نگاهی کلی به کتب طبری و مطالعه اجمالی آرای او این امر به‌خوبی آشکار می‌شود. از باب نمونه، براساس نظر طبری، با این‌که در همه کشورهای آسیا مارکسیسم - لنینیسم و سازمان انقلابی آن راه خود را از مسیر ویژه باز می‌کند، راه کشور ایران ایجاد «مارکسیسم آسیایی» یا «ایرانی» نیست، بلکه فراگیری جامع و علمی و دقیق آموزش مارکس، انگلس، و لنین انطباق درست و علمی آن با شرایط مشخص جامعه معین و ایجاد به‌موقع و پُر حوصله سازمان انقلابی است (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۴۲).

۴. تعامل تاریخ و جامعه‌شناسی

سرانجام، طبری اذعان می‌کند چون انسان موجودی اجتماعی است، به جامعه‌شناسی و تاریخ برای شناخت وی نیازمندیم. وی با تفکیک قائل شدن میان جامعه‌شناسی عام و تاریخ می‌نویسد:

جامعه‌شناسی عام، به معنی فلسفه اجتماع، تجرید حرکت تاریخ انسانی است و جست‌وجو و تعیین دوره‌بندی‌های عینی و منطقی در مسیر تکاملی وی و یافت قوانین کلی یا خاص این ادوار است. ولی وقتی سخن از تاریخ به‌میان می‌آید، آن‌گاه ما با تبلور مشخص این دوره‌بندی‌ها و قوانین در یک تنوع حیرت‌انگیز از شخصیت‌ها و رویدادها و چرخش‌ها و تحولات عجیب و غریب و تنازعات بزرگ و کوچک، آرام و خونین، و بازگشت‌ها و جهش‌ها و شتاب‌ها و درنگ‌ها سر و کار داریم (طبری، بی‌تا ج: ۶۸).

بنابراین، طبری میان جامعه‌شناسی و تاریخ شباهت زیادی قائل می‌شود و می‌گوید تاریخ را باید به کمک قوانین جامعه‌شناسی شناخت. به عبارت دیگر، طبری بر این موضوع تأکید می‌کند که چون میان تاریخ و جامعه‌شناسی مشابهت زیادی وجود دارد، برای شناخت روند تاریخ باید به جامعه‌شناسی علمی مجهز بود (طبری، ۱۳۶۱: ۲).

۵. تاریخ‌نگاری احسان طبری

اگر به دوره و زمانه احسان طبری و رویکردی که به دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری وجود داشت توجه کنیم، به‌وضوح درخواهیم یافت که او یک مرحله (اگر نگوییم چند مرحله) از هم‌قطاران خویش جلوتر بوده است. در این جا منظور آرا و عقاید طبری نیست، کما این‌که نگارندگان با بسیاری از دیدگاه‌های او مخالف‌اند، بلکه آن‌چه مورد نظر است نوع مواجهه وی با تاریخ و تاریخ‌نگاری است.

۶. تاریخ به‌مثابه علم

طبری خود دغدغه تاریخ‌نگاری علمی دارد. او به این نکته مستقیماً در برخی نوشته‌هایش اشاره کرده است. دغدغه طبری دغدغه تاریخ‌نگاری فایده‌گرایانه است تا از آن سود و منفعتی حاصل شود. به‌همین دلیل، به کسانی که بر پایه اسلوب علمی به سراغ تاریخ نمی‌روند و فقط به جزئیات و حوادث منفرد تاریخی می‌پردازند و اغلب نیز در تاریخ سیاسی متوقف می‌شوند خرده می‌گیرد که در کارشان فایده‌ای نیست. طبری در مقدمه کتاب *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران* می‌نویسد:

تاریخ برای کسانی که با بسیج علمی به سراغ آن نروند پیوسته انبان درهمی از فاکت‌ها است که به سفسطه‌گو همان اندازه امکان استناد به اسناد و واقعیات می‌دهد که به جوینده حقیقت. زیرا تنها با گزین کردن واقعیات نمونه‌وار، که مظهر بروز قوانین نهانی تاریخ است،

و تنها با تنظیم تحلیلی این واقعیات بر پایه اسلوب علمی، رها از پیش‌داوری‌ها، آزاد از اغراض می‌توان مسیر حقیقی تاریخ را ترسیم کرد^۱ (طبری، بی تا د: ۶).

بنابراین، طبری بر نقش مهم تاریخ‌نگاری در زمینه نگاه عمیق به حوادث و واکاوی دقیق پدیده‌های تاریخی و بررسی تحلیلی آن‌ها، به‌منظور ریشه‌یابی علل رویدادها و هم‌چنین استخراج قواعد پنهان در تاریخ، اشاره می‌کند.

او هم‌چنین در مقدمه کتاب برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران می‌نویسد که درباره مسائلی که در کتاب وی مطرح شده پژوهندگان بسیاری، اعم از ایرانی و غیرایرانی، کتب، رسالات، و مقالات فراوانی نگاشته‌اند که بسیاری از آن‌ها در سطح عالی تحقیق‌اند. سپس، سؤالی مطرح می‌کند: «با وجود این کارها، چه ضرورتی به تکرار این تلاش‌های انجام‌یافته است؟» طبری در پاسخ می‌گوید که سیستم‌بندی منطقی و دارا بودن پشتوانه نظری عامل تمایزبخش اثر او از آثار دیگران است:

این امر، به پندار نگارنده، برای آن ضرور است که در بسیاری از پژوهش‌های انجام‌گرفته انبوه فاکتوگرافیک گاه بدون سیستم‌بندی منطقی و گاه با تحلیل‌های غیرمقنع علمی همراه است. از نظر یک مارکسیست، پدیده‌های تاریخی تعبیری دارند که ناشی از قوانین تکامل مادی و معنوی جامعه معین است. لذا، در این بررسی‌ها کوشش شده است انبوه فاکتوگرافیک با سیستم‌بندی منطقی و براساس تحلیل ناشی از جامعه‌شناسی علمی عرضه گردد (طبری، ۱۳۴۸: ۵).

طبری در ادامه این نکته را هم یادآوری می‌کند که در اثر مورد نظر تلاش شده است تحلیل منطقی و نظری از درون فاکت‌های معتبر بیرون آید، نه آن‌که از پیش بر آن تحمیل شود و الگوسازی و منظره‌پردازی‌های مصنوعی انجام گیرد (طبری، ۱۳۴۸: ۵-۶). به‌همین دلیل، همواره تأکید می‌کند که باید بدون پیش‌داوری و تعصب‌های ذهنی و گروهی به سراغ تاریخ رفت تا تاریخ سپاس‌گزار همه خدمت‌کاران صدیق خویش باشد (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۳۹-۴۰)؛ هرچند واضح است که طبری در این‌جا مطابق با مرام مارکسیستی تک‌خطی خود بیش‌تر شعار می‌دهد و در عمل چندان بدان پای‌بند نیست. طبری هم‌چنین اشاره می‌کند که احکام و داوری‌های خود را به‌هیچ‌وجه قطعی و نهایی نمی‌داند، زیرا ممکن است با دست‌رسی یافتن به اسناد و مدارکی تازه در قضاوت و فرمول‌بندی‌های خود تجدیدنظر کند (همان: ۱۵).

از نظر طبری، تا زمانی که مورخ یا پژوهش‌گر عرصه تاریخ در گرماگرم حوادث تاریخ و در مواجهه با آن است دشوار است بتواند آن را به‌درستی ارزیابی کند؛ ولی، به قول

خودش، «دیرتر، هنگامی که شورهای انگیزنده شده فروخت، هنگامی که پویه عمومی تاریخ عیار حوادث خود را عیان کرد، قدرت داوری عینی و خون‌سردانه به مراتب بیش‌تر است».^۲ به‌زعم طبری، گذشت حدود سی سال، به‌علت کسب تجربه، درک ژرف‌تر قوانین تاریخ، تکیه بر اسناد، برخورداری از پژوهش‌های مورخان، و در نهایت، اندیشیدن بیش‌تر، زمانی مناسب و کافی برای نیل به فهمی روشن‌تر از گذشته و پدیده مورد نظر است (همان: ۶-۷). طبری بر این نکته واقف است که ناسیونالیست مترقی یا ارتجاعی، مذهبی، لیبرال، و عنصری چپ‌گرا منظره مطالب را، چه بسا، به‌طور دیگر می‌بیند یا می‌خواهد ببیند و تکیه بر ارزش‌ها و محل مثبت و منفی‌ها برای او این‌جا و آن‌جا تغییر می‌کند و درکش از حوادث عمده دیگرگونه است. او، پس از اشاره به نقش مؤثر ذهنیت^۳ و نسبی‌گرایی در تاریخ‌نگاری، از این سخن می‌راند که کدام‌یک از این نسبی‌ها اعتبار تاریخی دارند، دامنه بردشان وسیع است، و واقعیت‌ها را بیش‌تر و بهتر منعکس می‌کنند. از این رو، صراحتاً می‌گوید که اعتقاد یک فرد مارکسیست آن است که نقطه‌نظر پرولتری، دید دیالکتیکی تاریخ، معیار خلقی، ملاک مبارزه طبقاتی، و بررسی عینی ماتریالیستی تکامل تاریخی آن ابزارهای ضروری است که بدون آن هر تاریخی به سفسطه و انبوهه درهم نامفهوم از رخ‌دادها بدل می‌شود (همان: ۱۶).

۷. کاربرد رویکرد مارکسیستی در تحلیل تاریخ

طبری در بسیاری از جاهای کتاب خویش به حمایت از رویکرد مارکسیستی و مورخان شوروی می‌پردازد. وی، ضمن ارزشمند دانستن آثار محققانی نظیر احمد کسروی، فریدون آدمیت، و عباس اقبال آشتیانی، بررسی‌های مارکسیستی درباره تاریخ ایران (نظیر کارهای ایوانف) را بیش از همه تحقیقات موجود از جهت پی‌کاوی و درون‌شکافی رویدادهای تاریخی پرمضمون و آموزنده می‌داند (طبری، بی تا: ۱۱-۱۲). از نظر او، در آثار مورخان شوروی، تحلیل‌های علمی و بررسی جامع فاکتوگرافیک در امتزاج منطقی با یک‌دیگر توانسته است صحنه‌های تاریخ را با واقع‌گرایی ترسیم کند (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۲). او درباره تأثیرات مثبت اندیشه‌های چپ در ایران می‌نویسد:

کمونیست‌های ایرانی، علی‌رغم شرایط بسیار بسیار دشوار و نامساعد اجتماعی، در جامعه‌ای با ترکیب نیرومند خرده‌بورژوازی، در جامعه‌ای با در یوزگی عمومی، در جامعه‌ای که در آن بیش از هشتاد درصد مردم بی‌سواد بودند، در جامعه‌ای با نظام فئودالی و نیمه‌فئودالی و ترکیب نیرومند عشیرتی، در جامعه‌ای با سنت هزاران‌ساله استبداد سلطنتی،

در جامعه‌ای که در چنگ استعمار و شبکهٔ عنکبوتی فراماسونی آن اسیر بود، در جامعه‌ای بیمار، در جامعه‌ای بی‌خبر از سیاست جهان و حتی ایران ... درفش اندیشه‌هایی را برافراشتند که حتی برای درک کلیات آن می‌توانستند به قدرت تصور و انتزاع پناه برند ... با وجود تمام این دشواری‌ها، حزب مارکسیست‌های ایرانی، در ادوار مختلف آن، تنها حزبی است که ادامهٔ کاری خود را طی قریب هفتاد سال حفظ کرده و کار حیرت‌انگیزی در انبوه توده‌های مردم انجام داده و از طریق انقلاب‌ها، تظاهرات، اعتصابات، تبلیغات سیاسی و فلسفی فشاری بس نیرومند به هیئت حاکمهٔ ایران وارد کرده و او را به‌کرات به عقب‌نشینی واداشته است. حزب دیگری را نمی‌توان نام برد که در چنین دوران طولانی نقش عمیق و پُردامنه‌ای را در تاریخ معاصر ایران ایفا کرده باشد. این ادعا نیست؛ این بیان واقعیت است (همان: ۱۳۸، ۱۴۰).

به‌همین دلیل، طبری شخصیت‌ها و متفکرانی نظیر حیدرعمو اغلی، تقی ارانی، و سلطان‌زاده را، که مطابق با این مرام فکری حرکت می‌کردند، بسیار ستایش می‌کند و حتی از آن‌ها با عنوان «شهید» یاد می‌کند (همان: ۴۲). نمونهٔ دیگر تأثیر ایدئولوژی در نگارش طبری را می‌توان در عبارات او دربارهٔ جنبش کمونیستی گیلان دید؛ او نمی‌تواند افسوس خود را از ناکامی آن پنهان کند:

به‌نظر می‌رسید جمهوری گیلان می‌تواند تکیه‌گاه خوبی برای تحقق تحول مرفقی در کشور قرار گیرد و به حکومت خودفروش تهران و به تسلط اشراف فئودال و قشر نوظهور بورژوا-مالک خاتمه دهد و در ایران جمهوری مستقل ترقی‌خواه و صلح‌دوستی را برپا دارد. لذا، امید بزرگی در دل‌ها جان گرفت. ولی افسوس که عقب‌ماندگی مفرط اجتماع و نبودن محمل‌های عینی و ذهنی بسیاری، که برای تشکل نیروهای دموکراتیک خلق ضرور است، این امید را به‌نحوی دردناک، ولو به‌طور موقت، نابود کرد (همان: ۳۸).

به‌همین دلیل، طبری نمی‌تواند حمایت خود از شوروی را پنهان کند؛ کشوری که همانند انگلستان و دیگر قدرت‌های جهان آن روز منافع مستقیم استعماری زیادی در ایران داشت. مثلاً، او دربارهٔ قرارداد فوریهٔ ۱۹۲۱ ایران و شوروی (در زمان رضاشاه)، که در مسکو به امضا رسید، می‌گوید که این قرارداد نخستین قرارداد برابر حقوق ایران با یک دولت بزرگ است و نمودار کامل سیاست لنینی احترام به حق حاکمیت ایران و نقطهٔ مقابل قرارداد اسارت‌بار ۱۹۱۹ است که باعث برانگیختن شور و شعف عجیبی در ایران شده بود (همان: ۶۰). در حالی که طبری بسیاری از اقدامات زیان‌بار امپریالیسم شوروی را در ایران نادیده می‌گیرد و، از این لحاظ، انتقادات فراوانی را می‌توان به او وارد کرد. یا در ماجرای امتیاز نفت شمال به شوروی، در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه، طبری به‌دلیل اعمال

سیاست موازنه مثبت طرف‌دار اعطای آن بود (طبری، ۱۳۶۷: ۶۵؛ نجمی، ۱۳۷۰: ۶۶۸)؛ که در نوع خود سؤال‌برانگیز است.

طبری، که توجه زیادی به «جریان» تاریخ دارد و، به‌زعم خود، روند تکاملی آن را تا زمان خود بررسی می‌کند، در مطالعات و پژوهش‌های تاریخی خویش توجه زیادی به ریشه‌یابی رویدادها و پدیده‌ها دارد. همان‌طور که اشاره شد، خود وی اذعان می‌کند که مطالعات تاریخی باید سودمند و بافایده باشد و باید از قصه‌پردازی‌های عبث دوری جست. بنابراین، طبری که دغدغه حال و آینده را دارد و با این دغدغه به سوی گذشته می‌رود، ریشه‌یابی پدیده‌ها به او در این امر بسیار کمک می‌کند. او تحت تأثیر نگاه مارکسیستی خویش از روند تکامل جامعه ایران، در مقدمه کتاب *فروپاشی نظام سستی و زایش سرمایه‌داری در ایران* مستقیماً به این موضوع اشاره می‌کند که برای بررسی تاریخ دو قرن اخیر ایران درک ژرف ریشه و گنه حوادث و پدیده‌های جامعه ما در زمان معاصر و دریافت عمیق منطق خاص تکامل حوادث در کشور، که خود شرط و مقدمه ضرورت داشتن دید درست در مبارزه اجتماعی است، اهمیت عملی فراوانی دارد (طبری، بی تا: ۶). یا در جای دیگر از همین کتاب می‌گوید تاریخ ایران در قرن نوزدهم و بیستم به هم وابسته و پیوسته است و در آن مضمون واحدی (زوال فئودالیسم و استقرار کُند جامعه سرمایه‌داری) وجود دارد که باید در آن به درستی تأمل کرد (همان: ۹). یا طبری، که تحت تأثیر نگاه مارکسیستی خویش به بررسی ورود و نفوذ استعمار به ایران در دوران معاصر علاقه فراوانی دارد، به ریشه این روند در کشور توجه زیادی نشان می‌دهد و تا دوره صفویه، افشاریه، و زندیه به عقب می‌رود (همان: ۴۷-۵۶). در بررسی جنبش بایگری و بسیاری دیگر از پدیده‌های تاریخی نیز به همین صورت عمل می‌کند (طبری، ۱۳۴۸: ۵۶۶-۵۷۹).

۸. توجه به توده مردم در تاریخ‌نگاری

طبری نگارنده تاریخ مردم است. او چندان به تحولات سیاسی و پژوهیدن حول شخص شاه و درباریان اهمیت نمی‌دهد، بلکه براساس رویکرد مارکسیستی‌اش آنچه نزد او مهم است زندگی خلق و توده‌هاست. به‌زعم این متفکر مارکسیست، تاریخ را نباید به‌مثابه روند مکرر روی‌آوری به «منجیان خیال‌باف، ورشکست آرزوها، و تکرار سراب‌ها و فریب‌ها» دید، بلکه تاریخ پویه مداوم ولی دشوار و گاه مکرر در مکرر خلق‌ها به سوی هدف‌هاست (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۵۶). او، ضمن آن‌که از بدبختی و مظلومیت اکثریت انسان‌ها در تاریخ

سخن می‌گوید و مضمون زندگی بشر را سیطره و حشمتناک زور و امتیاز و سرکوب خون‌آلود توده‌های مولد و زحمت‌کش می‌داند (طبری، بی تا ب: ۹۰)، اظهار می‌کند از آنجا که توده‌های مردم، به‌منزله نیروهای عمده مولد، در همه ادوار تاریخی بوده‌اند، تاریخ، در درجه اول، تاریخ توده‌های مردم و کار و کوشش و خلاقیت آن‌هاست، نه کارنامه بزرگان و زبندگان. طبری نخبه‌گرایی در تاریخ را نظریه‌ای ارتجاعی معرفی می‌کند و در عصر حاضر این نظر را که تکنوکرات‌ها سازندگان تاریخ معاصرند یک «ثوری بورژوازی» و در امتداد همان نظریه نخبه‌گرایی در تاریخ می‌داند (طبری، بی تا الف: ۱۷۰). البته وی متذکر می‌شود که نقش «توده‌های زحمت‌کش»، در همه ادوار تاریخی، کاملاً مشخص و ملموس نیست، بلکه در دوران رکود سیاسی یا تسلط نیروهای ارتجاعی گویی توده‌ها در خواب‌اند و میزان شرکت آنان در زندگی سیاسی اندک است. در همین ایام است که این تصور باطل حاصل می‌شود که گویا تاریخ را اقلیتی ستم‌گر می‌سازند (همان: ۱۷۱).

او به موفقیت خلق‌ها در رسیدن به صلح، آزادی، و پیش‌رفت ایمان دارد و بر آن است که تاج‌داران در این عرصه ناکام می‌مانند. به تعبیر طبری، موفقیت خلق‌ها، بنا به مثل معروف، «دیر یا زود دارد، ولی سوخت و سوز ندارد» (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۵۲). او، به‌رغم شکست بسیاری از جنبش‌ها و حرکت‌های برخی اشخاص به سود توده مردم، به تأثیر و موفقیت آن‌ها در جامعه ایران باور دارد:

جنبش مشروطیت، جنبش مسلح‌وران سال‌های جنگ اول جهانی و پس از آن، جنبش کمونیستی، جنبش توده‌ای، [و] جنبش ملی کردن صنایع نفت به ظاهر شکست خوردند، ولی آیا در واقع از جهت مضمون تاریخ دچار شکست شدند؟ (همان: ۱۵۵)

از نظر او، این همه تحولات را «کار و نبرد و جان‌فشانی و پویه مردم ایران و جهان» به‌وجود آورده است نه «حسن نیت و نبوغ شاهان مستبد». او در ادامه می‌نویسد:

شیخ احمد روحی را در تبریز سر بریدند، صوراسرافیل را در باغ‌شاه خفه کردند، ستارخان را در باغ اتابک به تیر بستند، حیدرعمو اغلی را در پسیخان کشتند، ارانی را در بیمارستان زندان موقت تهران، روزبه را در میدان تیر سربازخانه، تیزابی را در زیر شکنجه ... و از این قبیل بسیاری. ولی آیا قاتلان از «شر» اندیشه‌های آنان خلاصی دارند؟ آیا می‌توانند از فتح ابد و حل نهایی معضلات خود دم بزنند؟ (همان: ۱۵۵-۱۵۶).

از دیدگاه طبری آن‌ها در ظاهر تسلیم‌شده و شکست‌خورده به‌نظر می‌رسیدند، اما قهرمانان واقعی بودند. به‌همین دلیل، می‌گوید که یک مارکسیست حق ندارد به پدیده‌های تاریخی از دیدگاه «منافع اصیل خلق» ننگرد (همان: ۶۵).

۹. توجه به تأثیر رخداد‌های جهانی در امور داخلی ایران

بررسی ساختارها و مقوله «تغییر» در جامعه ایران سبب می‌شود که طبری در آثار خویش به تحولات دیگر مناطق جهان نیز توجه نشان دهد؛ اگرچه نگاه مقایسه‌ای دقیقی به جامعه ایران و جوامع دیگر ندارد و مطالب او در برخی مباحث کلی، نظیر تأثیر تحولات نظام جهانی بر جامعه ایران، متوقف می‌ماند. از باب نمونه، پس از روی کار آمدن آقامحمدخان قاجار می‌نویسد:

این توفیق زمانی برای خان قاجار دست داد که تحول بزرگ صنعتی در انگلستان، از سویی، و انقلاب کبیر فرانسه و به میدان آمدن بناپارت، از سوی دیگر، رقابت کشور سرمایه‌داری اروپا را به مصر و هند و ایران کشانیده و مقدر چنان بود که تمدن سنتی فئودالی ایران در قبال فشار نیرومند تمدن سرمایه‌داری صنعتی باخترزمین دچار بحران و تحولی تدریجی ولی ژرف و ریشه‌ای شود؛ تحولی که همانندش در تاریخ دیرینه این سرزمین دیده نشده بود (طبری، بی تا: ۱۷).

او همچنین، برای توضیح دادن پدیده‌ای، از رخداد‌هایی مشابه، چه در ایران چه در دیگر نقاط جهان، کمک می‌گیرد. از باب نمونه، او در نگاهی انتقادی درباره تمدن بزرگ محمدرضاشاه می‌گوید:

«تمدن بزرگ» شاهنشاهی کسی را جلب نمی‌کند. جامعه شکل‌یافته رارهارد، جامعه کبیر جانسن، جامعه صنعتی رستو، جامعه مابعد صنعتی بل، جامعه اقتصاد بازار براندت - شمیت، جامعه تکنوترونیک ژینگنو برژینسکی، و غیره دروغ‌های خنده‌آوری است. این‌ها آرزوی آینده نیست؛ خدعه برای تثبیت گذشته است. تنها مارکسیسم - لنینیسم است که بشر زحمت‌کش را با دورنمای واقعی یک تمدن از جهت کیفیتی به کلی نو روبرو ساخته است (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۵۸-۱۵۹).

یا هنگام بازگویی کشته شدن قائم‌مقام فراهانی ذهن او به سراغ رخداد‌های مشابه آن می‌رود و به دوره‌های دیگر تاریخی سرک می‌کشد:

کشتن قائم‌مقام تبه‌کاری بزرگی از جانب دربار و استعمار انگلستان و ارتجاع آن روز ایران در حق خلق ما، استقلال میهن ما، و فرهنگ کشور ماست و این جنایت، که نظیر آن از طرف ناصرالدین‌شاه در مورد میرزاتقی‌خان امیرکبیر و از طرف رضاشاه در مورد مستوفی‌الممالک و از طرف محمدرضاشاه در مورد دکتر مصدق، یعنی در زمان‌های مختلف و به اشکال مختلف، تکرار می‌شود حاکی از آن است که این مظاهر ارتجاعی شخصیت و ترقی‌خواهی و ایستادگی در برابر استعمار را حتی در صفوف نزدیک به خویش نیز بر نمی‌تابد، تا چه رسد در صفوف خلق (طبری، بی تا: ۷۴).

طبیعتاً چنین نگاهی به تاریخ هر اثری را می‌تواند جذاب‌تر کند.

۱۰. تأکید بر شواهد و اسناد موثق در نوشتن تاریخ

طبری در آثار خود به کاربرد اسناد و مدارک و فکت‌ها بسیار تأکید می‌کند و بر آن است که هرگونه نتیجه‌گیری یا تعمیمی باید براساس آن‌ها انجام شود و خود را ملزم به انجام دادن آن می‌داند. او در مقدمه کتاب *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران* در این باره می‌گوید که او، پیش از هرگونه تعمیم و استنتاجی، نخست کلیه پژوهش‌ها و اسناد و مدارکی را که درباره موضوع معین در دست داشته بررسی کرده و تحلیل‌های دیگران را هضم نموده است. سپس کوشیده است تا از طریق بازاندیشی در مسائل بررسی‌شده نگرش خویش را از مسئله یا دوران مورد بحث به دست دهد؛ با این قصد که در جهت درک ژرف‌تر سرشت تاریخی مسائل و جای آن‌ها در ریشه تاریخی حوادث و نیز نشان دادن منظره کلی حرکت تکاملی تاریخ در دوران معین گامی ولو کوچک رو به جلو برداشته باشد. او هشدار می‌دهد که هر نتیجه‌گیری باید بر پشته محکمی از فکت‌ها و اسناد متکی باشد تا فقط سرانگشت اوهام خود را نمکد و در وادی تعمیم‌های بی‌مضمون و تحلیل‌های بی‌مستند گام نگذارد (همان: ۱۲-۱۳). طبری در مقدمه کتاب *جامعه ایران در دوره رضاشاه* نیز تصریح می‌کند اگرچه در فکت‌ها و تاریخ‌ها و شرح حوادث و اسامی اختلاف‌هایی وجود دارد، او تلاش کرده است تا به معتبرترین و رایج‌ترین فکت‌ها تکیه کند. با وجود این، باز هم گوش‌زد می‌کند که حتی در این مورد نیز احتمال بی‌دقتی وجود دارد؛ اما، به‌زعم وی، این نوع بی‌دقتی‌های احتمالی تأثیر اساسی در منظره حوادث و استنتاجات اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی ندارد و فقط برای مورخی پُروسواس و نکته‌گیر می‌تواند درخور بحث باشد، نه از جهت تحلیلی عمومی (طبری، ۱۳۵۶: ب: ۱۶).

با همین نوع نگاه است که طبری به «روایت رسمی و دولتی» «چاپلوسان» و نزدیکان درباری، که آن را قلم زده‌اند، اهمیتی نمی‌دهد. او از آثاری که این اشخاص بر پایه این اسناد پدید آورده‌اند بسیار انتقاد می‌کند. از باب نمونه، کتاب‌هایی نظیر *دودمان پهلوی*، اثر جعفر شاهی، *تاریخ بیست‌وپنج ساله ارتش شاهنشاهی*، اثر ذبیح‌الله قدیمی، و *اندیشه‌های رضاشاه کبیر و سرگذشت رضاشاه کبیر* هر دو به قلم فتح‌الله بی‌نا از گزند انتقادات طبری در امان نیستند. به گفته او، بیش‌تر این آثار مدیحه‌آمیز، بر پایه اسناد رسمی و دولتی، درصددند تا درباره سردودمان پهلوی (رضاشاه) و فرزندش (محمدرضاشاه) شخصیتی بسازند که این شخصیت‌ها از گرد و غبار یک دوران پُره‌رج و مرج، از جانب نیرویی غیبی، مانند پیشوایان بزرگ و نوابغ، به نام ایران و ایرانی، به قصد تجدید عظمت کشور به پای خاسته‌اند و راز توفیق آن‌ها را باید در لیاقت فطری‌شان و بخت و اقبال مردم ایران یافت که همیشه در دوران

خفت و مذلت شاهنشاهی جلیل‌القدر برای نجات آن‌ها در کوران حوادث زاینده می‌شود. به‌زعم طبری، این آثار در پی بردن به‌گنّه پدیده‌ها عاجزند. از سوی دیگر، از آثار کسانی چون حسین مکی، ملک‌الشعرای بهار، و اسماعیل راین، که مبتنی بر اسناد معتبرترند، تمجید می‌کند؛ هرچند بر آن است که در برابر آثار مارکسیستی ارزش کم‌تری دارند (همان: ۷-۱۱).

طبری هم‌چنین از نوشته‌هایی که در خارج از ایران به‌دست سیاست‌مداران و تاریخ‌نگاران بورژوازی غرب به‌نگارش درآمده‌اند انتقاد می‌کند. در این میان، می‌توان به کتبی چون *حوادث/خیر/ایران*، اثر جیمز بالفور (سیاست‌مدار انگلیسی)، *تاریخ/ایران*، اثر سر پرسی سایکس (سیاست‌مدار و خاورشناس انگلیسی)، *اختناق/ایران*، اثر مورگان شوستر (سیاست‌مدار امریکایی)، و *وظایف/امریکاییان در/ایران*، اثر آرتور میلسپو (سیاست‌مدار امریکایی) یاد کرد. طبری این افراد را «دشمنان آزادی و خلق ما» می‌داند که در آثار خویش درصدد توجیه عوام‌فریبانه سیاست‌های امپریالیسم غرب‌اند. بنابراین، در روایات و گفته‌های آن‌ها برای استفاده از پژوهش‌های تاریخی باید دقت کافی مبذول داشت (همان: ۱۱-۱۲).

از سوی دیگر، به‌زعم طبری، ارزشمندترین آثار تاریخی درباره تاریخ ایران، به‌ویژه تاریخ معاصر، آثار مورخان و ایران‌شناسان شوروی است. به نظر طبری، در این آثار تحلیل‌های علمی و بررسی جامع فاکتوگرافیک در امتزاج منطقی با یک‌دیگر توانسته‌اند صحنه‌های تاریخ را با واقع‌گرایی ترسیم کنند. طبری، از میان مورخان شوروی، از ولادیمیر پتروویچ استروف، ایوانف، باشگیروف، آقایف، و غیره نام می‌برد (همان: ۱۲-۱۴). او در مقدمه‌ای که برای کتاب *تاریخ نوین/ایران*، اثر ایوانف، نوشته آن کتاب را «اثر یگانه‌ای» معرفی می‌کند که بر بنیاد تاریخ‌نگاری علمی نوشته شده است؛ به‌زعم طبری، این کتاب مسلماً خوانندگان ایرانی به‌ویژه عناصر مترقی را، که مشتاق دریافت ژرف سرشت واقعی حوادث تاریخ معاصر ایران‌اند، سخت شادمان و خرسند می‌کند (طبری، ۱۳۵۶ الف: ۴).

طبری، با وجود این نگاه یک‌سویه به آثار نویسندگان شوروی، در بسیاری از آثار خود التزام به اسناد و مدارک را برای اثبات ره‌یافت خویش حفظ می‌کند. او هم از کتب و رساله‌های سیاست‌مداران و تاریخ‌نگاران وابسته به کشورهای امپریالیستی، چه کتب ترجمه و چاپ‌شده در ایران چه کتب چاپ‌نشده، هم از اسناد استفاده می‌کند. هم‌چنین، از مطبوعات، روزنامه‌ها، جراید، مراکز آمار، خاطرات شخصی، و غیره نیز غافل نمی‌ماند. با این وجود، در آثار طبری شیوه ارجاع‌دهی دقیق به سبک علمی مشاهده نمی‌شود، بلکه بسیار معمولی و پیش‌پا افتاده است. او حتی در مواقعی عمداً یا سهواً از ارجاع به سند مورد نظر نیز خودداری کرده است. از باب نمونه، هنگامی که به بررسی اقتصاد و واردات

و صادرات ایران پس از برکناری رضاشاه و اشغال کشور به دست متفقین می‌پردازد و آمارهایی را مثلاً دربارهٔ سهم شوروی و آلمان در بازرگانی خارجی ایران ذکر می‌کند، منبعی به دست نمی‌دهد و نمی‌گوید این آمار و ارقام را از کجا به دست آورده است (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۱۴۷-۱۴۸).

همان‌طور که اشاره شد، طبری در آثارش در مواجهه با حوادث زمانهٔ خود نیز نویسنده‌ای منتقد است و در بسیاری از نوشته‌هایش به انتقاد از پدیده‌های مورد بررسی خویش حتی در ارتباط با جنبش‌های مرتبط با ایدئولوژی متبوع خود می‌پردازد. طبری مستقیماً به این موضوع اشاره می‌کند که در مسیر طولانی و دشوار رسیدن به جامعهٔ آرمانی سوسیالیستی شکست‌ها، اشتباهات، سردرگمی‌ها، عناصر ضعیف و خائن، و رفیقان نیمه‌راه وجود دارد. اما می‌گوید که کمونیست‌ها حق ندارند خطاها را توجیه کنند یا آن‌ها را مقدم و محتوم بشمرند. به‌زعم او، چنین شیوهٔ توجیه‌طلبانه‌ای مانع رشد یک حزب انقلابی است. به‌همین دلیل، بر آن است که کمونیست‌های ایرانی پیوسته از جدی‌ترین نقادان خود بوده‌اند و در مقابل خطاکاران و نیمه‌راهان و خائنان واکنش اصولی و سازمانی نشان داده‌اند (همان: ۱۴۱-۱۴۲). بنابراین، او نقدهایی را بر حزب کمونیست ایران وارد می‌کند؛ اگرچه خودش اذعان می‌کند پس از گذشت دهه‌ها انتقاد کردن از آن‌ها آسان است و باید دشواری راهشان را نیز دید. در یکی از این نقدها می‌گوید:

حزب کمونیست ایران از همان آغاز نتوانست ویژگی‌های جامعهٔ ایران را دریابد و گاه با انطباق قالبی تجارب انقلاب روسیه، چه در جریان انقلاب گیلان و چه پس از آن، دچار برخی اشتباهات و گاه اشتباهات جدی شد. این اشتباهات تصادفی نبود و دارای پایهٔ استدلال و به‌اصطلاح «اساس مندی» تئوریک بود (همان: ۱۳۰).

او هم‌چنین در نقد تصمیمات کنگرهٔ دوم حزب کمونیست ایران می‌گوید:

در مجموع، کنگره مسائل را از چپ حل کرد. امکان رشد سرمایه‌داری را در ایران، یعنی آن پرسوهٔ واقعی که مدت‌ها بود در ایران می‌گذشت و گسترش می‌یافت، ندید. وظیفهٔ اجتماعی رضاشاه را تا حد عامل انگلیس و کارگزار فئودالیسم محدود ساخت و لذا محتوای طبقاتی کودتا و تحول رژیم را متوجه نشد و اصرار ورزید که در حزب «انقلاب ملی»، که به‌وسیلهٔ خود کمونیست‌ها از ائتلاف سازمان‌های توده‌ای به‌وجود می‌آید، سرکردگی باید به دست کمونیست‌ها باشد (همان: ۱۳۳).

به غیر از این، طبری به بسیاری از پدیده‌ها و رخداد‌های تاریخی چه در گذشته چه در زمان معاصر، مطابق با رهیافت خود، انتقاداتی را وارد می‌کند.

۱۱. نتیجه‌گیری

نقش طبری در عرصه تاریخ‌نگاری ایران را از دو جنبه می‌توان ترسیم کرد: نخست آن‌که تأثیرپذیری او از مکتب مارکسیسم موجب شد تا او همه سعی خویش را برای تحلیل پدیده‌های تاریخی در چهارچوب ایدئولوژی متبوع خود به‌کار گیرد؛ در نتیجه، این نگرش جزم‌گرایانه او موجب بی‌توجهی او به برخی واقعیت‌ها شد. تأکید بیش از حد بر موضوع اقتصاد، به‌منزله زیربنای تحلیل‌های تاریخی، طبری را بدان جهت سوق می‌داد که بسیاری از حقایق جامعه ایران را در ادوار تاریخی، عمداً یا سهواً نادیده انگارد. اما این فقط یک روی سکه فعالیت طبری را در عرصه تاریخ‌نگاری نشان می‌دهد. این سکه روی دیگری هم داشت که تاکنون کم‌تر کسی به آن توجه کرده است و جنبه دوم تاریخ‌نگاری وی را در بر می‌گیرد. احسان طبری، به معنای واقعی کلمه مورخ نبود و خودش نیز بدان اذعان داشت، اما می‌توان او را از طلایه‌داران تاریخ‌نگاری علمی در ایران به‌شمار آورد. او نه تنها سعی کرد تاریخ ایران را براساس نظریه‌ای علمی تجزیه و تحلیل و علل پدیده‌ها را (از دیدگاه خود) کشف کند، بلکه آرای او در زمینه روش تاریخ‌نگاری و توجه او به جامعه‌شناسی تاریخی، که در آن برهه زمانی هنوز در ایران چندان شناخته‌شده نبود، امری بدیع به‌شمار می‌آمد. بیش‌تر مطالبی که به نقل از طبری درباره تاریخ‌نگاری او در این مطالعه ارائه شد به نوشته‌های وی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی مربوط است؛ یعنی برهه زمانی‌ای که به‌نظر نمی‌رسد شمار ایرانیانی که در زمینه تاریخ‌نگاری و تاریخ ایران به این حد از شناخت رسیده باشند از تعداد انگشتان دست فراتر رفته باشد.

اهمیت احسان طبری در تاریخ‌نگاری ایران هنگامی محسوس و ملموس‌تر خواهد شد که این نکته را در نظر بگیریم که خیلی از پژوهندگان تاریخ، که با آثار او ارتباط برقرار کرده‌اند، اگرچه با آرا و دیدگاه‌های مارکسیستی و تک‌خطی او مخالفت داشته‌اند، از نوع تاریخ‌نگاری و شیوه مواجهه وی با تاریخ تأثیر پذیرفته‌اند. در مجموع، باید احسان طبری را از مهم‌ترین طلایه‌داران تاریخ‌نگاری چپ در ایران دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. او هم‌چنین در مورد نوع تاریخ‌نگاری بیهقی نظر جالبی دارد؛ به‌طوری که بیهقی را مبتکر سبکی می‌داند که نه تنها در ایران، بلکه در جهان هم سابقه نداشته است: «به جای آن‌که تفاله خشکیده‌ای از رویدادها به‌دست دهد، زندگی را با همه زشتی و زیبایی و جوشش و جنبش عبرت‌انگیز آن

- در برابر چشم شما می‌گسترده و به هدفی که داشته، یعنی تبدیل تاریخ به نوزیستی حوادث و زمان‌ها و به اندرنامه، دست می‌دهد» (طبری، بی تا ب: ۱۷).
۲. طبری این مسئله را با مثال زیبایی بیان می‌کند: «هنگامی که از دره‌ها و شیب‌های کوهساری بزرگ می‌گذرید و پیچ‌وخم‌های گوناگون آن را پشت سر می‌گذارید، از هیئت و منظر عمومی و ابعاد آن کوهستان نمی‌توانید تصویری روشن به‌دست آورید. ولی وقتی از کوهسار خارج می‌شوید و لختی جاده‌ها را می‌پیمایید و سپس سر می‌گردانید، آن کوهساری را که درنوشتید نیک می‌بینید و از ابعاد و منظره عمومی آن تصویری درست به‌دست می‌آورید. چنین است ادوار و وقایع تاریخ» (طبری، ۱۳۵۶ ب: ۶).
۳. البته، منظور او عدم عینیت صرف و تفسیر پدیده‌ها در راستای اهداف، علائق، و منافع خاصی است، وگرنه، او معتقد به ذهنی بودن تاریخ نیست؛ چنان‌که در یکی از کتاب‌هایش حتی بیان می‌کند که یادنامه انسان‌ها تاریخ نیست؛ چون وثوق سندی ندارد، «ذهنی قصه‌گو» در ایجاد آن تأثیرگذار بوده و عواطف و خیال‌ها در این جا نقشی بزرگ دارند (طبری، ۱۳۸۲: ۲۴).

کتاب‌نامه

- طبری، احسان (بی تا الف). *آموزش فلسفه علمی*، بی جا: بی نا.
- طبری، احسان (بی تا ب). *ابوالفضل بیهقی و جامعه غزنوی*، بی جا: انتشارات حزب توده.
- طبری، احسان (بی تا ج). *درباره جامعه و تاریخ*، بی جا: بی نا.
- طبری، احسان (بی تا د). *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران*، بی جا: مرکز نشر توده.
- طبری، احسان (۱۳۸۲). *از دیدار خویشتن (یادنامه زندگی احسان طبری)*، به کوشش محمدعلی شهرستانی، تهران: بازتاب‌نگار.
- طبری، احسان (۱۳۴۸). *برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران*، بی جا: بی نا.
- طبری، احسان (۱۳۵۶ الف). *پیش‌گفتار بر تاریخ نوین ایران*، از ایوانف، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، بی جا: بی نا.
- طبری، احسان (۱۳۵۶ ب). *جامعه ایران در دوره رضاشاه*، بی جا: بی نا.
- طبری، احسان (۱۳۶۱). *جستارهایی از تاریخ*، تهران: پیک ایران.
- طبری، احسان (۱۳۶۷). *کژراهه*، تهران: امیرکبیر.
- شیرازی، اصغر (۱۳۸۶). *مدرنیته، شبهه و دموکراسی: بر مبنای مطالعه موردی حزب توده*، تهران: اختران.
- کیانوری، نورالدین (۱۳۷۱). *خاطرات نورالدین کیانوری*، تهران: اطلاعات.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۰). *دولت‌های ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا آذرماه ۱۳۵۸: از سید ضیا تا بازرگان*، تهران: گلشایی.